

پرسش و پاسخ‌های روایی «قضیه حقیقه» یا «خارجیه»

حسین محقیان^۱

چکیده

بخشی از احادیث، به شیوه پرسش و پاسخ در منابع روایی انتقال یافته‌اند. در حجیت داشتن این روایات برای غایبان از عصر حضور، باید ویژگی‌هایی در نظر گرفت. از سویی، شرایط پیرامونی سؤال در جواب دخالت دارد و از سوی دیگر، آموزه‌های دینی میان مکلفان مشترک است. اختصاص پاسخ به سائل، به معنای «قضیه خارجیه» دانستن روایت است و در مقابل، عمومیت یافتن جواب، مساوی با «قضیه حقیقه» بودن آن می‌شود.

پژوهش پیش‌رو در پی آن است که با بررسی انواع پرسش و پاسخ‌های روایی، ملاک شناخت این نوع قضایا از یکدیگر را تبیین کند.

واژگان کلیدی: قضیه فی واقعه، سؤال عام، روایان خاص، تعلیم و تعلم، ترک استفسال، فقه الحدیث.

۱. مدرس مرکز تخصصی و پژوهشگر پژوهشکده حدیث حوزه (Hmohgeg@yahoo.com)

از جمله بحث‌های مطرح در دانش فقه الحدیث، «قضیه حقیقه» و «خارجیه» دانستن یک گزاره راوی است. قضیه خارجیه _ که در کتاب‌های فقهی از آن با نام قضیه فی واقعه یاد می‌شود _ مختص دانستن یک آموزه یا دستور به مخاطب، موقعیت یا شرایط خاص اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... است و در مقابل، قضیه حقیقه به معنای حجت بودن آن آموزه برای دیگر مخاطبان و حتی غایبان _ از مجلس مخاطب یا دیگر زمان‌ها _ است. این بحث در تمامی آموزه‌های روایی مطرح است و برای تشخیص این نوع قضایا از یکدیگر، بحث‌های اصولی، فقهی و فقه الحدیثی مطرح شده است.

در این میان، بخشی از آموزه‌های روایی به وسیله سؤال و جواب انتقال یافته و این سؤال مطرح شده است که این آموزه‌ها قضیه خارجیه هستند و فرای فرض سؤال و ترک استفصال، نمی‌توان به آن‌ها تمسک کرد؛ بلکه حتی ویژگی‌های فردی سائل نیز در جواب دخیل است و برای فردی به جز پرسش‌گر حجیت ندارند. در مقابل، با تمسک به قواعدی می‌توان مدعی شد هر چند برخی از پرسش‌ها متناسب با شرایط خاص مطرح شده است، ولی این امر، موجب انحصار آن آموزه در شخص سؤال‌کننده نمی‌شود؛ بلکه به این موضوع، با تفصیل باید نگریست. در میان مباحث اصولی به این موضوع _ سؤال و ترک استفصال، کلی و جزئی بودن سؤال یا اختصاص آن به مخاطب _ پرداخته شده،^۱ اما ویژگی این نوشتار، ارائه تفصیلی جدید با بیان مصادیق در این موضوع است.

۱ نک: قوانین الاصول، ص ۲۲۶؛ القواعد الفقهیه، ص ۲۵.

این که تمامی پرسش‌ها و پاسخ‌های روایی، قضیه خارجی به شمار آیند، مدعی ندارد؛ ولی از نظر تفصیل، در این باره می‌توان نظریاتی یافت. در گفتار پیش رو، یکی از تفصیلاتی که در این بحث مطرح شده است، نقل می‌شود و پس از بیان معایب این تفصیل، تفصیل دیگری ارائه شده است.

تفصیل اول

بخشی از معارف در روایات فقهی و غیرفقهی به سبب سؤال‌هایی که برای راویان مطرح شده است، به میراث حدیثی راه یافته‌اند. این سؤال‌ها که در تمامی ابواب فقهی به آسانی یافت می‌شوند، به چهار دسته تقسیم شده‌اند:

۱. سؤال از مسئله جزئی و خارجی^۱ پرسیده شده است و جواب امام، هماهنگ با سؤال جزئی است.^۲ این موارد با توجه به موضوع خارجی در اکثر موارد باید حمل بر قضیه خارجی شوند.

۲. سؤال از مسئله کلی و عام پرسیده شده است، ولی جواب امام به صورت نقل یک واقعه خاص و جزئی است.^۳ در این موارد با عنایت به این نکته که حضرت در مقام جواب به آن پرسش است، باید

۱. مراد از جزئی و خارجی در مقابل کلی است؛ یعنی در سؤال به جزئیات اشاره شده یا ناظر به موضوعی است که در خارج اتفاق افتاده است.

۲. عن إسماعيل الجعفي قال: خرجت أنا وميسر و أناس من أصحابنا فقال لنا زرارة لبوا بالحج فدخلنا على أبي جعفر فقالنا له أصلحك الله إننا نريد الحج ونحن قوم ضرورة أو كلنا ضرورة فكيف نصنع فقال لبوا بالعمرة فلما خرجنا قدم عبد الملك بن أعين فقلت له ألا تعجب من زرارة قال لنا لبوا بالحج وإن أبا جعفر قال لنا لبوا بالعمرة فدخل عليه عبد الملك بن أعين فقال له إن أناساً من مواليك أمرهم زرارة أن يلبوا بالحج عنك وإنهم دخلوا عليك فأمرتهم أن يلبوا بالعمرة فقال أبو جعفر يريد كل إنسان منهم أن يسمع على حدة أدهم على فدخلنا فقال لبوا بالحج فإن رسول الله ﷺ لي بالحج. (تهذيب الاحكام، ج ۵، ص ۸۷ ح ۲۹۰)

۳. عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا عبد الله عن الأخرس كيف يحلف إذا ادعى عليه دين ولم يكن للمدعى بينة فقال إن أمير المؤمنين ﷺ أتني بأخرس و ادعى عليه دين فأنكر و لم يكن للمدعى بينة فقال أمير المؤمنين ﷺ الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى بينت للامة جميع ما تحتاج إليه ثم قال أتوني بمصحف فأتى به فقال للأخرس ما هذا فرفع رأسه إلى السماء وأشار أنه كتاب الله عز و جل ثم قال أتوني بوليّه فأتى بأخ له فأقعه إلى جنبه ثم قال يا قنبر على يدواة و صحيفه فاتاه بهما ثم قال لأخي الأخرس قل لأخيك هذا بينك و بينه فتقدم إليه بذلك ثم كتب أمير المؤمنين ﷺ و الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة. الرحمن الرحيم الطالب الغالب الضار النافع المهلك المدرك الذي يعلم السر و العلانية إن فلان بن فلان المدعى ليس له قبل فلان بن فلان أجنبي الأخرس حق و لا طلبه بوجه من الوجوه و لا سبب من الأسباب ثم غسله و أمر الأخرس أن يشربه فامتنع فالزمه الدين. (همان، ج ۶، ص ۳۱۹، ح ۸۷۹)

کلام معصوم را عام دانست و نمی توان بر قضیه خارجیّه حمل کرد.

۳. سؤال از مسئله جزئی و خارجی پرسیده شده است، ولی جواب امام، عام و فراگیر است.^۱ با توجه

به عام بودن جواب، نمی توان بر قضایای خارجیّه حمل کرد.

۴. سؤال از مورد جزئی و خاص پرسیده شده است، ولی جواب حضرت ناظر به یک مورد خاص و

خارجی دیگر است.^۲ این گونه جواب دادن، نشان گر وجود یک حکم عام و فراگیر است که همه افراد

آن نوع را در بر می گیرد؛ از این رو نمی توان بر قضیه خارجیّه حمل نمود.^۳

به این چهار دسته، نوع دیگری نیز می توان افزود که وضعیت آن واضح تر است؛ سؤال از مسئله

کلی و عام پرسیده شده است و جواب عام، متناسب با سؤال عام و فراگیر است^۴ که در این موارد،

روشن است که معصوم در صدد بیان قضیه حقیقه است.

فرضیات مطرح در این تفصیل

به نظر می رسد نمی توان پرسش و پاسخ های نقل شده در احادیث را از این جهت تقسیم کرد و

موارد مخالف زیادی برای آن وجود دارد. به آسانی می توان احادیثی را یافت که موضوع آن قضیه

۱. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سئلَ عَنْ غُلامٍ لَمْ يُدْرِكْ وَ امْرَأَةٍ فَتَلَّا رَجُلًا خَطًّا فَقَالَ: إِنَّ خَطًّا الْمَرْأَةِ وَالْغُلامِ عَمْدٌ فَإِنْ أَحَبَّ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ أَنْ يَقْتُلُوهُمَا فَتَلُوهُمَا وَ يُوَدُّوا إِلَى أَوْلِيَاءِ الْغُلامِ خَمْسَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ إِنْ أَحَبُّوا أَنْ يَقْتُلُوا الْغُلامَ فَتَلُوهُ وَ تَرُدُّ الْمَرْأَةَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْغُلامِ رِباعِ الدِّيَةِ وَ إِنْ أَحَبَّ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ أَنْ يَقْتُلَ الْمَرْأَةَ فَتَلُوها وَ يَرُدُّ الْغُلامَ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْمَرْأَةِ رِباعِ الدِّيَةِ قَالَ وَ إِنْ أَحَبَّ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ أَنْ يَأْخُذُوا الدِّيَةَ كَانَ عَلَى الْغُلامِ نِصْفَ الدِّيَةِ وَ عَلَى الْمَرْأَةِ نِصْفَ الدِّيَةِ. (الكافي، ج ۷، ص ۳۰۱، ح ۱)

۲. عَنْ أَبِي عبيدَةَ الجَدَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ إِلَى مَكَّةَ حَافِيًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَرَجَ حَاجًّا فَتَنَظَّرَ إِلَى امْرَأَةٍ تَمْشِي بَيْنَ الْإِبِلِ فَقَالَ مِنْ هَذِهِ فَقَالُوا أُخْتُ عَقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ نَذَرَتْ أَنْ تَمْشِيَ إِلَى مَكَّةَ حَافِيَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَقْبَةُ أَنْطَلِقِي إِلَى أُخْتِكَ فَمَرِّهَا فَتَنْزَكِي فَإِنَّ اللَّهَ غَنَى عَنْ مَشِيئِهَا وَ حَفَاها قَالَ فَرَكِبَتْ. (تهذيب الاحكام، ج ۵، ص ۱۴، ح ۳۷)

۳. نك: «قضيه في واقعة»، ص ۱۸۸.

۴. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَحدهما عليهما السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُتِبَ عَلَيْكُمْ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلِ الحَرِّ الحَرِّ وَ العَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأَنْثَى قَالَ فَقَالَ لَا يُقْتَلُ حُرٌّ بِعَبْدٍ وَ لَكِنْ يَضْرَبُ ضَرْبًا شَدِيدًا وَ يَغْرَمُ ثَمَنَهُ دِيَةَ العَبْدِ. (الكافي، ج ۷، ص ۳۰۴، ح ۱)

حقیقه است، ولی سؤال و جواب هر دو جزئی هستند؛^۱ چنان که در مواردی با این که هر دو جزئی و خارجی هستند، ولی فقها آن را پذیرفته و به مضمون آن فتوا داده اند.^۲ مواردی را نیز می توان یافت که هر چند سؤال و جواب عام و فراگیر هستند، ولی جواب قضیه خارجی است^۳ و نمی توان حکم را به راحتی به موارد دیگر سرایت داد.

نکته مهم در این تفصیل، مخلوط شدن دو بحث با یکدیگر است؛ موضوع این نوشتار قضیه حقیقه و خارجی شدن یک آموزه روایی در پرتو پرسش و پاسخ است و بحث مطرح شده در این تفصیل، تمسک به عام در سؤال با ترک استفصال^۴ در پاسخ گویی است؛ موضوعی که به تفصیل به آن در دانش اصول فقه پرداخته شده است.^۵ بنا بر این بحث ترک استفصال، این تفصیل معنا می یابد، ولی با موضوع این نوشتار، ارتباطی ندارد.

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ فَحْمِلًا إِلَى الْوَالِيِّ وَجَاءَهُ قَوْمٌ فَشَهِدُوا عَلَيْهِ الشَّهَادَةَ أَنَّهُ قَتَلَهُ عَمْدًا فَدَفَعَ الْوَالِيُّ الْقَاتِلَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ لِيُقَادَ بِهِ فَلَمْ يَرْتَمُوا حَتَّى أَتَاهُمْ رَجُلٌ فَقَرَّ عِنْدَ الْوَالِيِّ أَنَّهُ قَتَلَ صَاحِبَهُمْ عَمْدًا وَ أَنَّ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي شَهِدَ عَلَيْهِ الشَّهَادَةَ بَرِيءٌ مِنْ قَتْلِ صَاحِبِكُمْ فَلَانَ فَلَا تَقْتُلُوهُ بِهِ وَ خَدُونِي بِدَمِهِ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ أَرَادَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ أَنْ يَقْتُلُوا الَّذِي أَقْرَعَ عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَقْتُلُوهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَى الْآخِرِ ثُمَّ لَا سَبِيلَ لِرِثَّةِ الَّذِي أَقْرَعَ عَلَى نَفْسِهِ عَلَى وَرَثَةِ الَّذِي شَهِدَ عَلَيْهِ وَ إِنْ أَرَادُوا أَنْ يَقْتُلُوا الَّذِي شَهِدَ عَلَيْهِ فَلْيَقْتُلُوهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَى الَّذِي أَقْرَعَ ثُمَّ لِيُؤَدَّ الدِّيَةَ الَّذِي أَقْرَعَ عَلَى نَفْسِهِ إِلَى أَوْلِيَاءِ الَّذِي شَهِدَ عَلَيْهِ نِصْفَ الدِّيَةِ. (همان، ص ۲۹۰، ح ۳)

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الخَنْعَمِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَبِي جَعْفَرٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ أُعْطِيتُ اللَّهُ عَهْدًا إِنْ عَافَانِي اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ كُنْتُ أَخَافُهُ عَلَى نَفْسِي أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَا أَمْلِكُ وَ إِنْ أَلَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَافَانِي مِنْهُ وَ قَدْ حَوَّلْتُ عِيَالِي مِنْ مَنْزِلِي إِلَى قُبَّةٍ فِي خَرَابِ الْأَنْصَارِ وَ قَدْ حَمَلْتُ كُلَّ مَا أَمْلِكُ فَأَنَا بَائِعٌ دَارِي وَ جَمِيعِ مَا أَمْلِكُ وَ أَتَصَدَّقُ بِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْطَلِقْ وَ قَوْمٌ مِنْزِلِكَ وَ جَمِيعِ مَتَاعِكَ وَ مَا تَمْلِكُ بِقِيَمَةِ عَادِلَةٍ... (همان، ج ۸، ص ۳۰۷، ح ۱۱۴۴)

و قد اعترف في المسالك بتلقي الأصحاب له بالقبول. (جواهر الكلام، ج ۳۵، ص ۴۲۲)

۳. عَنْ خَالِدِ بْنِ بِيَّاعِ الْقَنَاسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَتَى أَهْلَهُ وَ عَلَيْهِ طَوَافُ النِّسَاءِ قَالَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ ثُمَّ جَاءَهُ أُخْرُ فَسَأَلَهُ عَنْهَا فَقَالَ عَلَيْهِ شَاةٌ قُتِلَتْ بَعْدَ مَا قَامُوا أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ قُتِلَتْ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ فَقَالَ أَنْتَ مُوسِرٌ وَ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَ عَلَى الْوَسْطِ بَقْرَةٌ وَ عَلَى الْفَقِيرِ شَاةٌ. (من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۲۷۱۶)

۴. اگر معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ در مقام پاسخ گویی از جزئیات ماجرا نپرسد و بر اساس آنچه در سؤال مطرح شده است پاسخ دهد، نتیجه آن دخالت نداشتن جزئیات دیگر در حکم است که به آن در اصطلاح ترک استفصال گفته می شود.

۵. فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص ۲۱۹؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص ۱۳۹، ش ۱۵۷؛ کاری از مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی؛ فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۳۰۳.

شاید بهترین روش تعیین نوع قضیه در احادیثی که به صورت پرسش و پاسخ هستند، تفکیک این روایات بر اساس راویان باشد. توضیح آن که پرسش و پاسخ های روایی را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. سؤال اصحاب عالم و پرسش گر

پرسش هایی که از جانب اصحاب عالم و پرسش گر مطرح شده است و خود بر دو قسم است:

۱-۱. مقام تعلیم و تعلّم

پرسش هایی مانند پرسش های زراره یا مسائل علی بن جعفر که این اصحاب برای کاوش و رسیدن به عمق موضوع، پرسش هایی را از قبل آماده کرده _ یا به مناسبت جلسه و پرسش افراد دیگر _ مطرح کرده اند و امام پاسخ آن ها را بیان می فرمود.

ویژگی این سؤال ها آن است که فرد پرسش گر به طور معمول در حدی از رشد و درک قرار دارد که امام با بیان اصول، به دست آوردن فروع را بر عهده راوی بگذارد؛ چنان که روایت «بر ماست بیان کلیات و بر شماست به دست آوردن جزئیات»^۱ به همین موضوع اشاره دارد.

همچنین به طور معمول این دست از راویان، برای یادگیری مطالب، وقت خصوصی بدون حضور

۱. عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ. (السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ج ۳ ص ۵۷۵)

فرد سومی داشته اند؛ چنان که در برخی روایات، مانند روایت زراره به آن تصریح شده است. زراره در روایتی مفصل _ که درباره احکام ارث است _ می گوید: «در وقت خصوصی خود _ که بین ظهر و عصر بود و کسی دیگر غیر من در آن وقت نمی آمد _ خدمت حضرت رسیدم».^۱ این دست از روایات عام اند و حتی در اکثر موارد، از تقیه ای بودن نیز به سبب خصوصی بودن مجلس^۲ در امان هستند.

حمل این دست از روایات _ در صورت نبودن موانع دیگر _ بر قضیه حقیقه، صحیح به نظر می رسد و تفاوتی ندارد سؤال عام یا خاص باشد و این که پاسخ معصوم علیه السلام به صورت مصداقی یا کلی باشد. نکته مهم در این پرسش و پاسخ ها، تعلیم حکم شرعی است، نه رفع مشکل شخصی یک راوی. نکته ای دیگر که در این میان باید به آن دقت داشت، این است که یادگیری بر اساس سؤال و جواب، امری عرفی است و عرف در مقام پرسش برای روشن شدن سؤال، آن را به صورت جزئی بیان می کنند یا برای فهم بهتر، ممکن است جواب را به صورت مصداقی بیان کنند؛ ولی در تمامی این موارد، رابطه میان پرسش گر و پاسخ دهنده، تعیین کننده خارجیه بودن یا حقیقه بودن جواب است. برای مثال، با نگاهی کلی به سؤال هایی که افرادی مانند زراره یا محمد بن مسلم از صادقین علیهم السلام پرسیده اند، می توان این سیره عرفی را به راحتی ردیابی کرد یا به عنوان یک مجموعه، با نگاهی گذرا

۱. فَاتَيْتُهُ عليه السلام مِنَ الْعَدِّ بَعْدَ الظُّهْرِ وَكَانَتْ سَاعَتِي الَّتِي كُنْتُ أُخْلُو بِهِنَّ فِيهَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَكُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَهُ إِلَّا خَالِيًا خَشِيَةً أَنْ يُفْتِنَنِي مِنْ أَجْلِ مَنْ يَحْضُرُهُ بِالتَّقِيَّةِ. (الكافي، ج ۷، ص ۹۴، ح ۳)

۲. به جز در مواردی خاص که امام به سبب مصالحی حتی از خود این راوی نیز تقیه کرده باشند.

به پرسش های علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام معلوم می شود هر چند در مواردی سؤالات جزئی هستند یا پاسخ امام جزئی است، ولی از آن جا که هدف تعلیم و تعلم حکم شرعی است، نمی توان تقسیم بندی ابتدای گفتار را در آن جاری کرد.

همچنین درباره این دسته از راویان، هر چند ممکن است راوی از مسئله و مشکل شخصی خود سؤال کند، ولی در اکثر موارد حضرت با توجه به شخصیت راوی، به او جواب علمی و فنی داده است؛ روایت زیر، نمونه ای از این احادیث به شمار می آید.

زراره از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام درباره نذری که مادر او در ارتباط با سلامت یکی از فرزندان کرده بود می پرسد: آیا او می تواند در سفر این نذر را انجام دهد؟ امام علیه السلام در این جا با بیان یک اصل فقهی در باب نذر، به زراره پاسخ می دهد. در این جا اگر راوی یک فرد معمولی بود، جواب امام متضمن یک قاعده نبود؛ چنان که دیگر روایات باب _ که به صورت سؤال و جواب اند _ متضمن این نکته نیستند.^۳

۱-۲. مقام تعارض

مواردی متعدد از روایات به ظاهر معارض نقل شده اند که بخشی از آنها به صورت پرسش و

۱. عن زرارة قال: إن أمي كانت جعلت عليهما نذراً نذرت لله عز وجل في بعض ولدها في شيء كانت تخافه عليه أن تصوم ذلك اليوم الذي تقدم فيه عليهما ما بقيت فخرجت معنا إلى مكة فأشکل علينا صيامهما في السفر فلم تدر تصوم أو تفطر فسألت أبا جعفر عليه السلام عن ذلك فقال لا تصوم في السفر إن الله عز وجل قد وضع عنها حقه في السفر و تصوم هي ما جعلت على نفسها فقلت له فماذا إذا قدمت إن تركت ذلك قال لا إني أخاف أن تری في ولدها الذي نذرت فيه بعض ما تكره. (الكافي، ج ۷، ص ۴۵۹، ج ۲۴؛ تهذيب الاحكام، ج ۴، ص ۲۳۴، ح ۶۸۷)

۲. نک: الكافي، ج ۴، ص ۱۴۳، ح ۱۰.

۳. نک: وسائل الشیعة، ج ۱۰، ابواب ۱۰ و ۱۱ از ابواب ما یصح منه الصوم.

پاسخ آمده است. در مقام تعارض دو دسته از روایات، یکی از وجه جمع‌ها حمل یک طرف تعارض بر قضیه خارجی است و بر این اساس، با از بین رفتن حجیت عمومی یک دسته، تعارض نیز مرتفع می‌شود. همچنین در موضوع این نوشتار، سؤال‌هایی که از جانب اصحاب خاص پرسیده شده است و در مقابل، قاعده یا روایتی متعارض دارند را می‌توان بر این اساس بررسی کرد.

چنان که راوی از اصحاب خاص و پر روایت باشد و روایت را در قالب سؤال و جواب نقل کند، همچنین روایتی معارض برای آن وجود داشته باشد، باید به این نکته توجه داشت که امام به دلیل شهرت این فرد در زمان خود در بین اصحاب و همچنین وجود مخالفانی برای او، برای حفظ جانش چه بسا آموزه‌های تقیه‌ای را در پاسخ به او بیان می‌کند. با وجود این نکته در بین این دست از روایات، شناخت روایت تقیه‌ای از غیر آن مشکل است.

برای نمونه، حمران در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت در جواب این سؤال که در هنگام نماز جمعه که عامه در اول وقت، آن را اقامه می‌کنند چه وظیفه‌ای داریم؟ فرمود: همراه با آن‌ها نماز بخوانید.

ظاهر این روایت این است که نماز جمعه در حالت تقیه با آن‌ها صحیح و مجزی است و از نماز ظهر کفایت می‌کند؛ چنان که حمران از بیان حضرت همین موضوع را فهمیده است. در ادامه حمران می‌گوید: به زراره خبر این روایت را دادم و گفتم که امام اجازه داده اند در نماز جمعه آن‌ها بدون نیاز به قضا نماز ظهر شرکت کنیم.

حال اگر روایتی دیگر یا پی گیری زراره نبود، به اطلاق این روایت حکم تمام می شد؛ در حالی که در ادامه روایت، زراره متوجه اشکال این حکم می شود و امام مطلب را به شیوه ای دیگری تمام می کند. زراره می گوید: وقتی حمران این خبر را به من داد، گفتم: این حکم صحیح نیست؛ باید حضرت مصلحی را در نظر گرفته باشد و باید تأویلی داشته باشد. از این رو همراه با حمران نزد امام رفتیم و من ماجرا را بیان کردم. حضرت فرمود:

وقتی امام سجاده علیه السلام همراه با آن ها نماز جمعه می خواند، پس از سلام آن ها بلند می شد و دو رکعت دیگر اضافه می کرد.^۱

حمران از اصحاب خاص و یکی از دو نفری است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

به غیر از او و ابن ابی یعفور، کس دیگری به طور کامل پیرو من و پدرانم نبود.^۲

با این وجود، در مرحله اول، حکم مصلحتی به او گفته می شود و سپس حکم واقعی مشخص می

گردد.^۳

تعداد این روایات که به کتاب ها راه یافته اند، اندک، بلکه نادر است. عموم این اصحاب حکم

واقعی را از طرق دیگر یا در جلسات دیگر از امام یاد می گرفتند _ چنان که در این روایت اتفاق افتاد

۱. كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَصَلِّي مَعَهُمَا الرُّكْعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغُوا قَامَ فَأَصَافَ إِلَيْهِمَا رُكْعَتَيْنِ. (الكافي، ج ۳، ص ۳۷۵، ح ۷)
 ۲. عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا وَجَدْتُ أَحَدًا أَخَذَ بِقَوْلِي وَأَطَاعَ أَمْرِي وَحَدَا حَدْوًا صَحَابَ آبَائِي غَيْرَ رَجُلَيْنِ عليهما السلام: عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ وَحَمْرَانَ بْنِ أَعْيُنَ، أَمَّا إِنَّهُمَا مُؤْمِنَانِ خَالِصَانِ مِنْ شِيعَتِنَا، أَسْمَاؤُهُمْ عِنْدَنَا فِي كِتَابِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ الَّذِي أَعْطَى اللَّهُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله. (اختيار معرفة الرجال، ص ۱۸۰، ح ۳۱۳)
 ۳. درباره این روایت احتمال دیگری نیز مطرح می شود که قوت آن بیشتر از احتمال حاضر است. (نک: «نقش فضای صدور در باز شناخت قضایای حقیقیه و خارجییه روایات»، فصل پنجم، ش ۷، فضای ذهنی مخاطب)

و حکم واقعی را منتقل می کردند.^۱

۲. سؤال عوام مردم

پرسش هایی که افراد معمولی در امور روزمره برایشان اتفاق می افتاد و دوست داشتند جواب آن را به طور مستقیم از امام بشنوند؛ زیرا از اهالی مدینه بودند و به امام، دسترسی راحتی داشتند، یا این که از شیعیان شهرهای دیگر بودند، اما دوست داشتند جواب را به طور مستقیم از زبان امام بشنوند، چنان که اسماعیل جعفی در روایتی مفصل پس از نقل ماجرای پرسش و پاسخ اصحاب از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «هر کدام از آنان دوست دارد جداگانه بشنود».^۲ بر اساس این روایت، با این که اصحاب، در کوفه از زبان زراره حکم مسئله را شنیده بودند، اما بار دیگر در مدینه از امام باقر علیه السلام سؤال می کنند. در این روایت، هرچند سؤال خاص و پاسخ حضرت ناظر به همان سؤال خاص است، ولی حضرت یک حکم عام و فراگیر را در غالب جزئی بیان می فرماید. مضمون این روایت، مطابق با دیگر روایات باب حج است و با توجه به قرائن، همراه با روایت حکم زراره، حکمی بر اساس تقیه بوده است.

نکته ای که در این دست از سؤال و جواب ها باید دقت کرد، این است که بیشتر این سؤال ها از مسائل جزئی و خارجی پر سیده می شوند؛ مسائلی که مورد ابتلای فرد قرار گرفته و غرض اولیه از آن به دست آوردن حکم شرعی در مسئله شخصی است و در مرحله بعد، ممکن است آن را برای دیگران

۱. تقیه موجب حمل روایت بر قضیه خارجی نمی شود. (نک: همان، فصل چهارم، گفتار ب)

۲. یُریدُ کلَّ إنسانٍ مِنْهُمْ أَنْ یَسْمَعَ عَلَی حِدَّةٍ. (تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۸۷، ح ۹۷)

نیز نقل کنند. در نتیجه، جواب امام با توجه به نیاز سائل است. برای نمونه، در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره کفاره فردی که پیش از انجام طواف نساء با همسر خود نزدیکی کرده است، سؤال می شود. حضرت در پاسخ می فرماید: «یک شتر باید قربانی دهد». فردی دیگر همین سؤال را در همان مجلس می پرسد؛ امام پاسخ می دهد: «یک گاو باید قربانی دهد». برای بار سوم در همان مجلس، دیگری از حکم این مسئله سؤال می کند؛ امام در جواب می فرماید: «یک گوسفند باید قربانی کند».

در این جا پس از این سه پرسش و پاسخ، برای راوی حاضر در مجلس سؤال می شود که امام در مقابل یک سؤال، سه جواب مختلف بیان فرمود. از این رو از حضرت در این باره می پرسد و امام می فرماید:

این سه نفر _ هر چند یک سؤال پرسیدند، اما در سه حالت مختلف قرار داشتند _ اولی ثروتمند، دومی متوسط و سومی از نظر ثروت ضعیف بود. پس هر کدام وظیفه ای جداگانه داشتند.^۱

اگر در این روایت، قرار باشد بنابر سؤال و ترک استفصال امام از وضعیت مالی سؤال کننده یا عام و فراگیر بودن سؤال و جواب عمل شود، حضرت سه جواب متناقض بیان کرده است؛ اما با توجه به علم امام و این که این راویان از مسئله شخصی خود سؤال می کنند، جواب حضرت خاص بوده، قضیه خارجی است.

۱. سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَتَى أَهْلَهُ وَ عَلَيْهِ طَوَافُ النِّسَاءِ قَالَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ ثُمَّ جَاءَهُ أُخْرُ فَقَالَ عَلَيْكَ بَقْرَةٌ ثُمَّ جَاءَهُ أُخْرُ فَقَالَ عَلَيْكَ شَاةٌ فَقُلْتُ بَعْدَ مَا قَامُوا أَصْلَحَكَ اللَّهُ كَيْفَ قُلْتَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ فَقَالَ أَنْتَ مُوسِرٌ وَعَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَعَلَى الْوَسْطِ بَقْرَةٌ وَعَلَى الْفَقِيرِ شَاةٌ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۲۷۱۶)

مثال دیگر در این باره، روایت سلمه بن محرز است که در حج تمتع پیش از طواف نساء با همسر خود نزدیکی کرده بود و اصحاب به او گفته بودند مانند این عمل را دیگری انجام داده بود و امام فرمود باید یک شتر قربانی کند. سپس سلمه به خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسد و از امام در این باره سؤال می‌کند. امام در این جا به سلمه می‌فرماید: «تکلیفی نداری». سلمه در بازگشت وقتی این حکم حضرت را برای اصحاب نقل می‌کند، آن‌ها حکم به تقیه ای بودن فتوای امام در این باره می‌دهند. در این جا سلمه بار دوم به خدمت امام می‌رسد و موضوع را بیان می‌کند. امام در این جا ضمن تصدیق وجوب نحر یک شتر برای کفارهٔ مواقعه می‌فرماید: «آن فرد این کار را انجام داد، در حالی که تعدد داشت و حکم مسئله را می‌دانست، در صورتی که تو به حکم مسئله آگاه نبودی».^۱ در این مثال، راوی از حکم مشکلی که برای او رخ داده سؤال می‌پرسد و اصحاب نیز بر اساس مسئله ای که در خارج اتفاق افتاده بود، پاسخ می‌دهند. همچنین سلمه پس از شنیدن پاسخ از اصحاب، باز به امام مراجعه می‌کند و از او سؤال می‌پرسد و باز در این جا امام بدون استفسال، پاسخ او را می‌دهد. در این جا اگر رفت و آمد سلمه و سؤال‌های مکرر او نبود، این پاسخ‌های به ظاهر متنافی امام صادق علیه السلام باید بر تقیه یا توجیه‌های دیگر حمل می‌شد؛ در صورتی که جواب در حق سلمه بدون داشتن قرینه ای که موضوع را کامل کند _ اطلاع از این که در مواقعه باید کفاره دهد _ پاسخی از باب قضیه

۱. حَدَّثَنِي سَلْمَةُ بْنُ مَحْرَزٍ أَنَّهُ كَانَ تَمْتَعُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ النَّحْرِ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ مَنِيَّ وَ لَمْ يَطْفُ طَوَافَ النِّسَاءِ فَوَقَعَ عَلَيَّ أَهْلُهُ فَذَكَرَهُ لِأَصْحَابِهِ فَقَالُوا فَلَانِ قَدْ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ فَسَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْحِرَ بَدَنَةً قَالَ سَلْمَةُ فَذَهَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَأَخْبَرْتَهُمْ بِمَا قَالَ فَقَالُوا اتَّقَاكَ وَأَعْطَاكَ مِنْ عَيْنِ كَدْرَةٍ فَرَجَعْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ إِنِّي لَقَيْتُ أَصْحَابِي فَقَالُوا اتَّقَاكَ فَقَدْ فَعَلَ فَلَانِ مِثْلَ مَا فَعَلْتَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْحِرَ بَدَنَةً فَقَالَ صَدَقُوا مَا اتَّقَيْتَكَ وَ لَكِنْ فَلَانِ فَعَلَهُ مُتَعَمِّدًا وَ هُوَ يَعْلَمُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ فَهَلْ كَانَ بِلِغْكَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ بِلِغْنِي فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ. (تهذيب الاحكام، ج ۵، ص ۴۸۶، ح ۱۷۳۳)

خارجیه است و با داشتن تمام الموضوع، روایت قضیه حقیقه است که در تمامی موارد مشابه سریان دارد.

در کتب تراجم و فهرست توصیف به مدح، ذم یا صاحب کتاب بودن سلمه نشده است و در کتب اربعه، ۱۶ روایت از او نقل شده است و این همه گویای این نکته است که وی، راوی عالم و دانشمندی نبوده است؛ چنان که مضمون این حدیث نیز می تواند مؤید این امر باشد.

روایت من صور بن حازم از امام صادق علیه السلام نیز بیان کننده همین نکته است. ابن حازم می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: من از شما سؤال می کنم، جوابی می دهید و دیگری همان مسئله را می پرسد، پاسخی دیگر می دهید. امام علیه السلام فرمود:

فردی از من سؤالی می پرسد و حرفی اضافه می کند (سؤال را جزئی می کند)، پس من به مقداری که اضافه کرده است جواب می دهم؛ و حرفی کم می کند (کلی می پرسد)، من نیز به همان مقدار پاسخ می گویم.^۱

همچنین نمونه واضح در قضیه خارجیه بودن این روایات را می توان در مواردی یافت که روای دچار مشکلی خاص شده است که به راحتی نمی تواند آن را حل کند. در این موارد، معصوم علیه السلام با نشان دادن راهی دیگر (حیله) مشکل را برطرف می کند. نمونه روایی آن، روایت محمد بن یحیی

۱. إِنْ الرَّجُلُ سَأَلَنِي عَنِ الْمَسْأَلَةِ بَزِيدٍ فِيهَا الْحَرْفُ، فَأَعْطِيهِ عَلَى قَدْرِ مَا زَادَ، وَبَنْقُصُ الْحَرْفَ وَأَعْطِيهِ عَلَى قَدْرِ مَا يَنْقُصُ. (الاصول الستة عشر، ص ۳۱۲، ح ۴۸۱)

خثعمی است که کلینی آن را نقل کرده است^۱ و در ادامه خواهد آمد. در این روایت، امام به راوی راهی نشان می دهد که در ضمن عمل به نذر، بتواند زندگی و اموال خود را حفظ کند.

اما راه حل شناخت این دو دسته سؤال و جواب ها از یکدیگر چیست؟

به نظر می رسد تنها راه _ بدون در نظر گرفتن بیان خود امام در روایت _ وجود روایت متعارض است. به دیگر سخن، هر جا تعارضی در روایات باشد، لازم است راوی مستقیم آن بررسی شود که آیا از اصحاب صاحب کتاب و پر روایت است یا بیش از چند روایت در کتاب ها از او نقل نشده است؟ در حالت دوم، نوعی از قضیه خارجی بودن به چشم می آید و نمی توان به اطلاق و ترک استفصال در آن تمسک کرد؛ بر خلاف راویان پر روایت که برای یادگیری از اصول و امهات مسائل سؤال می کردند و اطلاق و ترک استفصال در سؤال و جواب آن ها جای دارد.

نکته دیگر این که در این مورد، بدون داشتن روایت متعارض _ آن هم تعارضی که نتوان آن را جمع عرفی نمود _ نمی توان روایت را بر خارجی بودن حمل کرد. روایت زیر و پذیرش اصحاب و پای بند شدن به مضمون آن، هر چند مخالفت هایی جزئی با قواعد دارد، اما شاهد بر این مدعاست.

محمد بن یحیی الخثعمی می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که فردی از موالی امام باقر علیه السلام وارد شد و در حالی که گریه می کرد، عرض کرد: «عهد بسته بودم اگر خداوند از چیزی که بر آن می ترسیدم رهایی ام دهد، تمامی اموال خود را صدقه دهم. اکنون

۱. نک: الکافی، ج ۷، ص ۴۵۸، ح ۲۳.

همسرم به خرابه ای رفته و من تمامی اموال را جمع کرده ام و قصد دارم صدقه دهم». امام به او فرمود:

لازم نیست چنین عملی انجام دهی؛ به منزل خود بازگرد و تمامی اموال را قیمت گذاری کن؛ سپس در طوماری ثبت و ضبط نما و وصیت کن هرگاه فوت کردی، تمامی آن اموال صدقه داده شود. آن گاه آن را به معتمدترین فردی که می شناسی بسپار و در خانه خود به صورتی که قبلاً مشغول بودی و اموات را مصرف می کردی زندگی کن. در آینده نیز هر مقدار که صدقه دادی و خیرات نمودی را بنویس و در آخر سال به نزد آن معتمد برو، طومار را از او بگیر و آن مقدار که در طول سال صدقه داده ای را از آن کم کن. این کار را ادامه بده تا این که زمان مرگت فرا رسد یا این که معادل آن صحیفه صدقه داده باشی.^۱

هرچند راوی سؤال کننده در این روایت فردی عادی است (شناخته شده نیست) و حکمی که حضرت به او می آموزد، با قواعدی در باب نذر و عهد سازگاری ندارد، ولی فقها به جهت صحت سندی و تلقی به قبول آن توسط اصحاب، به مضمون آن پای بند شده اند و آن را با عنوان قضیه خارجی از حجیت ساقط نکرده اند؛ بلکه تا جایی که امکان داشته است، آن را توجیه کرده اند یا حکمش را پذیرفته اند.^۲ نتیجه آن که کیفیت سؤال و جواب و شناخت عالم بودن راوی می تواند در باب تعارض احادیث، تعیین کننده خارجی یا حقیقی بودن روایت باشد.

۱. همان، ج ۷، ص ۴۵۸، ح ۲۳ (ترجمه به صورت مختصر).

۲. نک: مسالك الافهام، ج ۱۱، ص ۳۶۷؛ جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۴۲۲؛ مبانى منهاج الصالحين، ج ۱۰، ص ۵۵۷.

نتیجه آن که در میان آموزه‌هایی روایی که به صورت پرسش و پاسخ انتقال یافته‌اند، بخشی قضیه حقیقه و بخشی قضیه خارجی هستند. ملاک شناخت این قضایا از یکدیگر، به شناخت راوی سؤال کننده مربوط می‌شود؛ اگر وی از اصحاب عالم باشد که به هدف تعلیم و تربیت از موضوعی سؤال می‌کند، جواب قضیه حقیقه است و در مقام تعارض نمی‌توان آن را قضیه خارجی دانست و احتمال تقیه در آن افزایش می‌یابد.

در مقابل، اگر راوی از عوام مردم باشد، از آن رو که این دسته از مسائل شخصی خود سؤال می‌کنند، احتمال قضیه خارجی بودن آن افزایش می‌یابد. در حقیقت مطمئن‌ترین راه برای شناخت این نوع قضایا از یکدیگر، مقام تعارض است. اگر راوی از عموم مردم جامعه باشد و سؤال و جواب او با دیگر آموزه‌های روایی تعارض کند، می‌توان آن را به قضیه خارجی حمل کرد؛ ولی اگر مقام تعارض نباشد، فقها به این روایات تمسک نموده‌اند. همچنین اگر راوی از اصحاب عالم و پرسش‌گر باشد و این روایت با دیگر آموزه‌ها تعارض کند، می‌توان تعارض را مستقر دانست و باید محملی دیگر برای آن یافت.

نتیجه گیری

در میان آموزه‌هایی روایی که به صورت پرسش و پاسخ انتقال یافته‌اند، بخشی قضیه حقیقه و بخشی قضیه خارجی هستند. ملاک شناخت این قضایا از یکدیگر به شناخت راوی سؤال کننده مربوط می‌شود.

اگر راوی پرسش‌گر از اصحاب عالم باشد که با هدف تعلیم و تربیت از موضوعی سؤال می‌کند، جواب، قضیه حقیقه است و در مقام تعارض نمی‌توان آن را قضیه خارجی دانست و احتمال تقیه در آن افزایش می‌یابد.

در مقابل، اگر راوی از عوام مردم باشد، از آن رو که این دسته از مسائل شخصی خود سؤال می‌کنند، احتمال قضیه خارجی بودن آن افزایش می‌یابد. در حقیقت مطمئن‌ترین راه برای شناخت این نوع قضایا از یکدیگر مقام تعارض است. اگر راوی از عموم مردم جامعه باشد و سؤال و جواب او با دیگر آموزه‌های روایی تعارض کند، می‌توان آن را به قضیه خارجی حمل کرد؛ ولی اگر مقام تعارض نباشد، فقها به این روایات تمسک کرده‌اند. همچنین اگر راوی از اصحاب عالم و پرسش‌گر باشد و این روایت با دیگر آموزه‌ها تعارض کند، می‌توان تعارض را مستقر دانست و باید محملی دیگر برای آن یافت.

۱. اختیار معرفة الرجال (رجال الكشي)، محمد بن حسن طوسی، تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه، ۱۴۱۱ق.
۲. الاصول الستة عشر، جمعی از نویسندگان، تحقیق: ضیاء الدین محمودی و همکاران، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۱ش.
۳. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلی، تحقیق: حسن بن احمد موسوی و ابوالحسن ابن المسیح، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق.
۴. القواعد الفقهیه، محمدتقی فقیه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۷ق.
۵. تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تصحیح: حسن الموسوی الخرسان، تهران، دار الکتب السلامیه، ۱۴۰۷ق.
۶. جواهر الکلام، محمدحسین نجفی، تحقیق: عباس قوچانی و علی آخوندی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۷. فرهنگ اصطلاحات اصول، مجتبی ملکی اصفهانی، قم، عالمه، ۱۳۷۹ش.
۸. فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، عیسی ولایی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷ش.
۹. فرهنگ نامه اصول فقه، کاری از مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ق.

۱۰. «قضیه فی واقعه»، علی گرجی، مجله فقه و اصول، ش ۲۷ - ۲۸، ۱۳۸۰ش.
۱۱. قوانین الاصول، ابوالقاسم بن محمدحسن (میرزای قمی)، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
۱۲. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۳. مبانی منهاج الصالحین، سید تقی طباطبایی، تحقیق: عباس حاجیانی، قم، منشورات قلم الشرق، ۱۴۲۶ق.
۱۴. مسالک الافهام، زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، مؤسسه المعارف الإسلامیه، بی تا.
۱۵. من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۶. «نقش فضای صدور در بازساخت قضایای حقیقه و خارجیه روایات»، حسین محققیان، مرکز تخصصی حدیث حوزه، ۱۳۹۳ش.
۱۷. و سائل الشیعۀ، محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.

